

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

سه شنبه ۰۱ مارچ ۲۰۲۲

ناتور رحمانی

موریانه های آهن خور؟!!!

درین عصر همه چیز عوض شده است ، اگر دگرگونی تعریف ها و تغییرها را نپذیریم همان آدم کله شیخ و سرتنبه ای خواهیم بود که باصرار خودم را ناف زمین میندارم!!؟

بدبختی دلیل درجا زدگی است ، قرن ها میشود که من بدور خود می گردم ، من چسپیده به موهومات به دور از آگاهی و فن در همان عصر یوغ و اسپار زندگی مینمایم ، اگر با کارد و پنجه سوپ مینوشم و یا کلمات چون « دیجیتال ، مکدونالد و تم آرتین » را تکرار میکنم، حمل بر متمدن بودن و نوگرایی نشود، من همانم که برای رفع بدبختی ها و احتیاجات خویش دست دعا بلند میکنم و انتظار معجزه را دارم ، بدون اینکه حرکتی برای پیشرفت فکری و یا تغییر خود در جهت ترقی بنمایم ...

بارها از خود سوال میکنم ، چرا دگران به مدارج بلند علم و اقتصاد رسیده اند، چرا ترقی و تمدن نصیب آنها گشته است؟؟ آیا اینطور نبوده که آنها بیشتر به انسان و انسانیت فکر میکنند تا به فروهات و موهومات ، آنها برای اندیشه هر فرد حرمت قایلند و خود را آنچه استند معرفی مینمایند تا آنچه فکر می کنند ، آنها معنای خوشبختی و رفاه اجتماعی را در احترام متقابل ، اتحاد ، صداقت و راستی میدانند ، آنها برای تحقق آرمان خویش مبارزه نموده اند ، قربانی داده اند و تلاش کرده اند ، دریک کلمه برای اظهار عشق و محبت به وطن و آزادی خویش از جان خود مایه گذاشته اند ، هرکدام برای حراست و بهبود آن زحمت کشیده و از خود چیزی به یادگار مانده اند و

« من در مورد ملت ها حرف میزنم نه در مورد دولت ها »

و من چه استم؟ آن ماهی مرده ای روی آبم که با شلاق هر موج به صخره میخورم و واپس به دریا پرتاب میشوم ، آنوقت پیشتانان نسبت به آرمان من که برای تحقق آن مبارزه میکنند بی باور میشوند ، زیرا در وجود من کوچکترین شور و حالی برای تغییر نمودن و تغییر دادن زندگی مشاهده نمی نمایند .

درین حالت درجا زدگی یک اقلیت زرنگ با استفاده از موقعیت نمایش قدرت مینمایند و اراده ملت را بدست می گیرند ، اینها دولتی را تشکیل میدهند که با جبر و اکراه بر گرده ملت سوار شوند ، زیاد دور رفتن چه لازم ، در همین عصر در دوران زمامداری « بابای ملت » من چهل سال در دایره فقر و بی سوادی نشستم تا سرم بریده شود و یا در دخمه های تاریک زندان بربادی تدریجی خویش را به تماشا نشستم ، با همان سهل انگاری ها او باز هم « بابای » من شد و در سایه نام من رهنمای معاملات قصر و زمین باز نمود ، وجود نازنین این بابای من آنقدر با ارزش و درخور ملاحظه گردید که بعد عمری بیکارگی و عیاشی دولت بی بنیاد کرزی مرگ وی را ضایعه دانسته و سه روز ماتم ملی اعلان میکند ، مگر برای قربانیان گور های دسته جمعی و شهیدان ستم خودکامه گان کسی شمعی روشن ننمود ، برعکس دولت کرزی قاتلان آنها را صمیمانه در آغوش خود جای داد !!

حرفی ندارد من برای تسلی خاطر گپ های شیادان مذهبی متکی به دربار را سالهاست که با خود تکرار میکنم : پادشاه سایه خداست !؟ ، دعوی پادشاهی مکن ، با خدا دادگان ستیزه مکن ، پایت را برابر گلیمت دراز نما و دهها مقوله ای دگر

من نمیدانم به چه چیز دلگرم باشم ، چه چیز را دلیل مباحات خود بدانم ، کدام شاخص از فرهنگ را انگیزه ای افتخار بشمارم؟؟

مهمان نوازی ، سخاوت ، جوانمردی ، رشادت ، سلحشوری یا چه و چه و چه را ؟
آیا تنها من این خصایل را دارم ؟ مگر در پهنه گیتی کسی است که مهمان خود را نوازش نکرده وی را گرسنه و تشنه بگذارد ، مگر مردم دگر قاره ها همه لیم اند که من سخاوتم را مایه فخر بدانم ، آیا انسانهای سوا از سرزمین ، نژاد و زبان من برآستی بی غیرت ، جبون و فرومایه اند ، که سلحشوری و رشادت من شهره است ، مگر آنها در تطور زمان و ازمنه های مختلف تاریخی از کرامت انسانی ، حقوق بشر ، نوامیس ملی ، آزادی های فردی و اجتماعی خود دفاع نکرده اند ، بخاطر حراست و قدسیت آن مبارزه ننموده اند ، خون نریخته اند و قربانی نداده اند؟؟

پس من به کدام حق باید خود را جوهر خجستگی های مطلوب بدانم ؟ بس است بابا ! میخواهم جسارت نموده اعتراف نمایم که این همه حرفهای میان تهی و دهن پُرکن را همان استعمار جهانی چون پرهای رنگین فریبنده به کلاه ام زده است تا به اصطلاح دلمشغولی داشته باشم ، من میخواهم اعتراف نمایم که اصراف و فضولخرچی به هیچوجه مهمان نوازی نیست ، یادم نمیاید با نان و پیازی و پیشانی بازی به استقبال مهمان رفته باشم ، بلکه یادم میاید که برای تهیه قابلی پلو ، آشک ، منتو

، کباب و دهها هوسانه ای دگر بودجه را شارانده ام ، مال فروخته ام ، یا قرض کرده ام و در آخر مهمان به رسم سپاس فقط گفته است « بسیار نان مزه دار بود ، تشکر !! » من به این باور بوده ام که نباید سیال از سیال عقب بماند ورنه بینیش از بُریدن است؟! یک تماس گذرا به مسئله ازدواج و مرده داری در فرهنگ سنتی میرساند که هر دو مساوی به تراج و مصیبت بزرگ است ، طور مثال :عروس را از بازار معامله چون جنسی به قیمت گزاف می خرم و در معرفی این شی مرغوب برای آشنایان ، اقارب و دوستان محفل آنچنانی می گیرم و یک عالم ریز و پاش مینمایم تا جای اعتراض برای فرمایش یا فرمایشات باقی نماند « این جز فرهنگ است » وقتی تخت جمع شد و غسل میل گردید متوجه میشوم که توشه ای سفر تولانی زندگی را در شبی برباد داده ام ، و با دریغ زمانی میرسد که " زن میرود و قرض میماند " شاید عروس خانم به صفت یک انسان این داد و ستد را توهین به کرامتش بداند ، مگر من بر علاوه که به عقیده وی کوچکترین ارزشی قابل نمیشوم او را از جمع انسانها هم دور میدانم!؟

با دریغ و درد که همان رسم سیالی و شریکی یا چشم و هم چشمی از کنار کفن مرده داری هم سر بلند میکند ، نمونه میدهم : مرده داری با آن همه گزافه پردازی بیشتر شکل تظاهر و نمایش را دارد تا سوگواری و ماتم ... از لحظه تکفین و تدفین ، شب های جمعه ، چهل و سال تا دورشدن اندیشه از قیل و قال یک عالم ریز و پاش است و خورد و خوراک آنقدر که مازاد آن گندیده و زباله میگردد ، چون حساب و سنجش از اندیشه دور است ، تنها به حساب عُرف میگویم « خیر است زیاد باشد که کم نشود ، اگر گنده و خراب شد معنا ندارد » خوب خورد و خوراک به وجه بهترینش روی سفره میاید ، اگر زرده پلو ، قابلی ، منتو ، کباب دیگی یا بره بریان برای تناول دوستان نباشد باور دارم که روح آن جنت مکان آزار می بیند « اینکه پولش چگونه تهیه میگردد آن جنت مکان نمیداند » مگر دگران با فرستادن صلوات بلند معده شانرا تا جای که قابلیت ارتجاعی داشته باشد پُر مینمایند و بعد از خارج ساختن باد و بخار از داخل مشغول حرافی و غیبت شده به همه ایراد میگیرند جز خود ، خود را وارد در سیاست دانسته ، سیاست های جهانی را مورد تعبیر و تفسیر قرار میدهند ، استعداد های نیوده اولاد های خود را اعم از اخلاق و هنر به رخ همدگر میکشند ، پیرامون سلیقه های خویش در تجارت ، خوراک و پوشاک مبالغه مینمایند و غیره و غیره ... در حلقه خانمها هم وضع چنین است ، و جوانها به هیچوجه کیفیت شوخی ها و بزله گویی های دزدانه را در مراسم مرده داری فراموش نمی کنند ، درخصوص اطفال چه گفته شود که اشتراک بی مورد و بی جای شان یک عالم خاطره پُر سر و صدا و چندان آوری بجا میگذارد ... دگران بصورت عموم و من

بطور مشخص فراموش میکنم که ارواح مرحوم آرامش یافته از چنگ به اصطلاح فرهنگ پُربار تنها برای شنیدن دعای آمرزش نیازمند و سرگردان است نه برای دسترخوان رنگین ، چشم و هچشمی های هفتاد و هفت رنگ پیوند شده به فرهنگ

سختی من چه بوده نان پسمانده و باسی ، لباس از کاربرآمده و مندرس ، و یا شاید میوه های گندیده و شاریده ای که به دست دراز نیازمندی گذاشته ام ، سلحشوری ، شهامت و غرور من با تعدی و تعرض ، آدمکشی و تجاوز « آنها در حق مظلوم ترین و بیچاره ترین مردم » رنگ میخورد و مردانگی من را زن کشی ، خواهرکشی و دخترکشی زیر بهانه های غیر انسانی تعصب و زن ستیزی افاده مینماید ... من وقتی تنها و با خود استم میدانم که چیزی برای غرور و مباحات ندارم ، منتها نمی خواهم اعتراف نمایم یا اعترافش یک کمی مشکل است ، من اینطور فکر میکنم . من آرزو ندارم در جهت مخالف جریان شنا نمایم ، من ترسو استم و می ترسم در مقابل سنت های کهنه و زنگ زده قرون قدعلم نمایم ، می ترسم من را به چوب بیگانگی و بی فرهنگی نه بندند ، پس لاجرم به همان جلیپاره های پوپنک زده عُرف و عادت که ممثل فرهنگ درجا زده است خود را پیچیده به همان آواز دُهل میان تهی خوش استم

من در مناسبات فرهنگی به همه دروغ میگویم ، تملق میکنم ، ریأ کاری مینمایم و عداوت میورزم ، این همان فرهنگی است که خوبی هایش را شاخه بری نموده اند و بدی هایش در باور من ریشه های عمیق دوانیده است ، قسمی که باطن من را بکلی دگر رنگ و دگرگون از ظاهر ساخته است ، یک مثال ، با زبان و رنگ ظاهر میگویم :

دوستت دارم ، هر لحظه پیش نظرم استی ، پیش از پایت ذکر خیر شما بود ، چرا بما سر نمی زنید خوشحال میشویم، من به فهم و صداقت شما باور دارم ، به وطنپرستی و مردم دوستی تان افتخار دارم و چه و چه و چه و چه و چه و چه !!!

مگر به مجرد که از دیده دور گردد گلو پاره کرده صد عیب و علت برای آن بی خبر میتراشم و داد میزنم که : چقدر از او نفرت دارم ، او هرگز به فکرم خطور نمی کند ، او آدم نادان و شیادی است که ارزش دوستی را ندارد او یک عنصر ضد وطن و مردم است ، وقتی مزاحم شده یا به خانه ام میگذارد، دلم میخواد گلواش را با دندان بجوم ... این عادت دیرینه یا فرهنگ من است ، به شخص سوم از وی غیبت و بدگویی میکنم .

دگران در مورد ما و جیزه ای دارند ، میگویند : در بین سه افغان، بدبخت آنست که زودتر مجلس را ترک میکند زیرا زمینه غیبت و بدگویی از وی برای دو کس دگر مساعد میگردد؟! شاید آنقدرها بیمورد هم نگفته باشند .

خوب با پیشکش این اعترافات من یقین دارم که کسی یا کسانی خامه برداشته به پاسخ و یا نقد این نبشته خواهند پرداخت که شما غلط و اشتباه کرده اید ، شما از خود بیگانه ، بی هویت ، یأسگرا ، منفی باف ، غرب زده و چه و چه شده اید .

ما فرهنگ غنی ، غرور شامخ ، افتخارات با شکوه ، غیرت دشمن سوز ، عادات پسندیده و حیرت افزا و غیره و غیره داریم ؟؟؟؟؟

من میدانم ، شاید چنین باشد و یا باز هم خود فریبی ، خود برتر بینی و افترا مطرح است مگر یک نکته را به وضاحت دریافته ام **تا بخود آنیم آهن ها را موریانه خورده است !!**